

نیست؛ واقعیت این است که عدالت اجتماعی فراتر از عدالت توزیعی است و این تلقی گسترده از عدالت اجتماعی امر نوپدید است که مرهون تحولات فکری دوران مدرن است.

۱۲. عدالت توزیعی در بستر زمان تطور تاریخی داشته است و درک امروزین از عدالت توزیعی متفاوت با دیدگاه ارسطو و دیگران از عدالت توزیعی است. در گذشته شایستگی و فضیلت فردی و میزان مشارکت در همکاری اجتماعی، در نحوه توزیع عادلانه مناصب و امکانات نقش داشته و امروزه توزیع همگانی و برخورداری افراد، بدون چنین قیود و شرایطی، محور نظریه های عدالت توزیعی است.

۱۳. تصور عام و مشترک و معینی از عدالت اجتماعی وجود ندارد؛ همچنان که عدالت توزیعی نیز در قالب ها و نظریه های متفاوتی صورت بندی می شود. در یک تقسیم بندی کلی، نظریه های عدالت توزیعی را می توان به «نتیجه گرا» و «رویه گرا» تقسیم کرد.

۱۴. عدالت اجتماعی شامل تر و جامع تر از عدالت توزیعی است و ایده عدالت توزیعی بخشی از ایده عدالت اجتماعی و رابطه این دو، عام و خاص مطلق است. عدالت توزیعی معمولاً به عرصه اقتصاد و بهره مندی های مادی معطوف است و عدالت اجتماعی افزون بر آن، حوزه های سیاسی، فرهنگی، فرایندها، ساختارها، امتیازها، اختیارات و مقررات را نیز شامل می شود و خواهان عادلانه بودن همه این مناسبات و زیرساخت ها است.

۱۵. در فلسفه کلاسیک، تلقی اخلاقی از عدالت به اخلاق فردی محدود نشده و وجه سیاسی نیز داشته است و هم عدالت فردی و اخلاقی، هم عدالت در عرصه اجتماع و سیاست در خدمت شکوفایی خیرات و کمالات ذاتی بشر و وصول به سعادت اند؛ یعنی تلقی اخلاقی سیاسی از عدالت غلبه دارد و افلاطون و ارسطو و فیلسوفان مشای اسلامی، منادیان چنین تصویری از عدالت بوده اند.

۱۶. در دوران مدرن و عصر روشنگری، وجه اخلاقی عدالت از وجه سیاسی آن متمایز و جدا می شود و نظم سیاسی منهای وجه اخلاقی و بدون توجه به سعادت و فضایل مشترک انسانی، مورد تأمل قرار می گیرد و تلقی اجتماعی سیاسی از عدالت، جایگزین تلقی اخلاقی سیاسی از عدالت می شود. عمده نظریه های عدالت توزیعی و اجتماعی معاصر، در چهارچوب تلقی اجتماعی سیاسی از عدالت، شکل گرفته است که در آن غایات کمالی و سعادت مشترک انسانی نقشی ندارد.

فصل دوم: جرایبی عدالت اجتماعی

۱. میان عدالت فردی و عدالت اجتماعی، رابطه متقابل وجود دارد. التزام عملی کارگزاران و شهروندان به عدالت، تسهیل گر و زمینه ساز استقرار و تحکیم نظم سیاسی اجتماعی عادلانه است و از سوی دیگر، تحقق و تقویت عدالت فردی، به وجهی، در گرو وجود عدالت در مناسبات کلان اجتماعی است.

۲. عدالت با عنوان یک فضیلت و اخلاق اجتماعی جانب هنجاری دارد؛ به این معنا که مانند دیگر ارزش ها و اخلاقیات اجتماعی، نظیر آزادی های فردی، امنیت و حفظ و صیانت از نظام اجتماعی، الزامات و توصیه هایی را متوجه نهاد های قدرت سیاسی و مدیران و برنامه ریزان جامعه می کند و چونان هدف و اصل هادی در مسیر حرکت اجتماعی و مدیریت کلان جامعه باید ابفای نقش کند.

۳. پذیرش عدالت با عنوان یکی از مصادیق اخلاق اجتماعی به معنای التزام به تصور اخلاقی سیاسی از عدالت و قبول ذات گرایی و کمالات و خیرات مشترک انسانی نیست؛ اخلاقیات اجتماعی تعبیری است که باشکاکیت معرفت شناختی لیبرالی به اخلاق و ارزش ها و نفی ذات مشترک انسانی و سعادت غایی بشر، سازگاری و هم خوانی دارد.